

معرفی و نقد

«التفسیر الاثری الجامع»

- محمد ابراهیم روشن ضمیر^۱
- عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

با این باور که نقد سخن عالمان و دانشمندان ما را به ژرفای دانش آنان رهنمون شده و گستره گسترده تلاش علمی آنان را بیشتر برمی‌نمایاند، در این نوشته به معرفی و نقد کتاب ارزشمند التفسیر الاثری الجامع اثر استاد فرزانه، علامه قرآن پژوه حضرت آیه الله معرفت رضوان الله تعالی علیه- پرداخته شده است. نظر به طرح مباحث مهم و بنیادین در بخش نخست این اثر ماندگار، مقاله حاضر بیشتر بر نقد و بررسی این مباحث متمرکز شده است. این کتاب از جهت موضوع و از جهت اهتمام خاص استاد به آن از برجستگی خاصی در میان آثار آن عالم فقید برخوردار است. واژگان کلیدی: تفسیر، التفسیر الاثری الجامع، استاد معرفت.

مقدمه

پیامبر اکرم ﷺ همان گونه که مسئولیت ابلاغ پیام الهی و فرو خواندن آیات قرآن بر

مردم را بر دوش داشت، مسئولیت تبیین، تفسیر و توضیح کلام الهی را نیز به عهده داشت. قرآن کریم از این مسئولیت پیامبر ﷺ بدین سان سخن گفته است:
 ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل / ۴۴).

بدین سان پیامبر ﷺ مبین و مفسر قرآن و نشان‌دهندهٔ چهرهٔ اصیل و راهگشای تعالیم آن است. در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (آل عمران / ۱۶۴).

و در آیه‌ای دیگر خداوند سبحان فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (جمعه / ۲).

بدین سان پیامبر ﷺ نخستین مفسر و معلم قرآنی است که مبهمات آن را تفسیر کرد و پرده از چهرهٔ مجمل‌هایش برگرفت. آن بزرگوار افزون بر این، شیوه‌های تفسیر را به صحابه نیز می‌آموخت. آنان بعد از رسول خدا ﷺ، مسئولیت تفسیر و تبیین قرآن را عهده‌دار شدند. دورهٔ صحابه در ادوار تفسیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گو اینکه تفسیر در این دوره مفاهیم بلند و ژرفای در خوری ندارد، اما به لحاظ جایگاهی که صحابه در سالهای پس از پیامبر ﷺ پیدا کردند، تفسیر صحابه نقش شگرفی در شکل‌گیری جریان تفسیر ایفا کرد و کسانی از صحابه به تفسیر و تبیین آیات الهی شهره شدند که در میان آنان، امیرالمؤمنین علی عليه السلام از جایگاه ویژه‌ای در تفسیر برخوردار است. علی عليه السلام سرآمد مفسران و برجسته‌ترین چهرهٔ تفسیری در این دوره است.

آنچه رسول خدا ﷺ در تفسیر آیات الهی فرمودند و آنچه صحابه در تبیین آیات قرآن گفتند، در فراز و فرودهایی که بر آثار مکتوب رفت، بیان نشد و بر جای ماند و در ادوار بعدی تدوین یافت، به ویژه آنچه از ائمهٔ اهل بیت عليهم السلام در خلال دو قرن نخست هجری به یادگار گذاشته شد. این میراث گرانبارا که با ترغیب و تشویق ائمه عليهم السلام تدوین یافت، نام «تفسیر مأثور» و یا «تفسیر نقلی» به خود گرفت (با استفاده از: مهدوی راد، ۱۳۸۲).

تفسیر مآثور گرفتار آفتنهایی است که اگر از چنبره آنها رهایی نیابد، بیم آن می‌رود که نه تنها امت اسلامی نتواند از این میراث گرانبها در جهت رفع معضلات دینی خود، بهره لازم را ببرد، بلکه معضلی بر مشکلات پیشین نیز افزوده گردد و چه کسی برای حل این مشکل، سزاوارتر از رادمردان عرصه پژوهشهای قرآنی است. آیه‌الله معرفت رحمته‌الله‌علیه با نگارش آخرین اثر ارزشمند خود یعنی کتاب التفسیر الاثری الجامع گامی بلند به سوی این هدف والا و مقدس برداشت.

۱. معرفی التفسیر الاثری الجامع

۱-۱. مؤلف و آثار دیگر او

استاد معرفت از برجسته‌ترین دانشیان و پژوهشیان قرآنی است که سالهای متمادی از عمر خود را در راه تحقیق، تدریس و تألیف معارف قرآنی گذرانید و در این زمینه، از خود آثار گرانسنگی بر جای گذاشت. تخصص استاد در فقه، اصول، ادبیات عرب و مطالعات گسترده و عمیق قرآنی، باعث غنای آثار استاد معرفت گشته و مقبولیت عام این نگاشته‌ها را در مجامع علمی، اعم از حوزوی و دانشگاهی، در پی داشته است.

کتابهای «التمهید فی علوم القرآن» در هفت مجلد، «التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب» در دو مجلد، «صیانة القرآن من التحریف»، «شبهات و ردود» و «التفسیر الاثری الجامع» و... و نیز دهها مقاله و مصاحبه علمی، بیانگر گستره عظیم تلاشهای علمی آن شخصیت فرزانه است.

۱-۲. ساختار کتاب التفسیر الاثری الجامع

در این کتاب که تفسیر قرآن به روش مآثور با سبکی بدیع و شیوه‌ای ابتکاری است، مؤلف به مباحثی چون ظهر و بطن، بررسی فضایل قرآن، تفسیر به رأی، صیانة القرآن من التحریف، تفسیر دز دوران صحابه، مدارس تفسیر، شأن نزولها، حروف مقطعه در اوایل سوره‌ها و... پرداخته است. نویسنده در ادامه به تفسیر سوره حمد، در هفت فصل پرداخته و با نقل ۶۴۳ روایت به نقد و بررسی متن آنها همت گماشته است.

۳-۱. هدف از نگارش کتاب

استاد در مقدمه کتاب التمهید فی علوم القرآن، هدف از نگارش آن را فراهم آوردن زمینه برای تفسیر قرآن می‌داند؛ هر چند از آن با عنوان «الوسیط» یاد می‌کند (معرفت، ۱۴۱۲: ۲۰/۱)، گویا نظر استاد بعدها بر آن قرار گرفت که عنوان آن را «التفسیر الاثری الجامع» قرار دهد، و انگیزه خود را از نگارش آن این گونه بیان می‌دارد:

آنچه پیش روی شماست، تلاشی علمی و مطابق با ضوابط و قواعد نقد، برای بازشناسی روایات تفسیری صحیح از ضعیف در پرتو محکمات کتاب و سنت است و از هرگونه تلاشی برای گردآوری روایات و آثار از مهمترین کتابها و اصول حدیثی و تفسیری مورد اعتماد عموم فرق مسلمانان و چینش و نقد آنها و ارائه آنها با شیوه‌ای منظم، خودداری نکرده‌ام (معرفت، ۱۳۸۳: ۶/۱).

۴-۱. شیوه تفسیری در التفسیر الجامع الاثری

شیوه استاد در این تفسیر چنان که در مقدمه می‌نویسد، از سه مرحله زیر شکل می‌گیرد:

اول: عرضه آیه بر دلایل درونی در چارچوب آن، و چنانچه مقصود را نرساند، برای برطرف کردن ابهام و حل مشکل، به قرائن و شواهد دیگر آیات می‌پردازد، چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «بعض از قرآن بعض دیگر را به سخن می‌آورد و بعض از آن شاهد بر بعض دیگر می‌باشد». گاهی آیه‌ای به سبب اینکه در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته، سخن نمی‌گوید، پس باید آن را با تدبّر و تعمق در ابعاد آن و کمک گرفتن از دیگر آیاتی که شبیه آن و دارای همان هدف می‌باشد، به سخن آورد. فرمود: «قرآن را به سخن آورید؛ چه آن [از سر خود] سخن نخواهد گفت» و این هنگامی است که به اجمال یا ابهام دچار آمده است؛ پس نیازمند تبیین و توضیح از خارج [خارج از چارچوب آیه] می‌باشیم؛ چه از آیه‌ای دیگر که دلالت آن روشن است و چه از حدیثی صریح که استناد آن به سلف صالح آشنا به قرآن صحیح می‌باشد. و یا نیازمند شاهد نزولی محکم و استوار می‌باشیم و غیر اینها هر آنچه در فهم معانی قرآن دخالت مستقیم دارد و آن عبارت است از اصول و قواعدی که با عنوان «مبانی تفسیر و اصول ذاتی آن» نام‌بردار است.

دوم: ارائه روایات رسیده از سلف؛ در درجه اول روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

سپس صحابه و تابعان که در رأس آنها اهل سنت قرار دارند.

سوم: پالایش این روایات بر اساس معیارهای نقد، با عرضه متشابهات بر محکمت که از کتاب و سنت گرفته شده و مورد تأیید ادله عقلی است (همان: ۲۴۷).
برای دیدن نمونه بارزی از این نوع تفسیر می‌توان به تفسیر آیه شریف (اهدنا الصراط المستقیم) مراجعه کرد که ایشان با استفاده از دلالت‌های درونی آیه و نیز با کمک دیگر آیات و ذکر روایات و آوردن سخنان دانشیان و مفسران آن را تفسیر کرده است (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۳: ۲۸۱).

۲. ویژگی‌های مهم کتاب

بی‌مانندی: یکی از کاستی‌های دامنگیر نوع کتابهای تفسیر اثری، آمیخته شدن سره با ناسره است و فراهم آمدن ترکیبی از روایات صحیح، موضوع، ضعیف و... در کنار هم است که در پاره‌ای موارد، نه تنها گرهی از کار فروسته تفسیر نگشاده که گرهی بر گره‌های آن افزوده است. استاد در این اثر، تلاشی در خور انجام داده است. وی ضمن آوردن روایات تفسیری، آنها را مورد نقد علمی قرار داده و بازشناسی روایات صحیح از ضعیف را در پرتو محکمت قرآن و حدیث میسر ساخته است.

گزینش رأی برتر یا اظهار نظر: استاد تنها به یادآوری مباحث مهم قرآنی و نقل دیدگاه‌های صاحب‌نظران بسنده نکرده، بلکه در هر مورد، رأی برتر را گزینش نموده و دیدگاه‌های خود را با استدلال مبرهن ساخته است. دیدگاه استاد درباره تأویل، ارزش تفسیر صحابی و تابعی، حروف مقطعه، خواص سور قرآن، روایات عرضه روایات بر قرآن و... از جمله مواردی است که وی پس از نقل دیدگاه‌های صاحب‌نظران، دیدگاه مختار را گزینش نموده و بر آن استدلال کرده است.

غنا و کثرت منابع: استاد در عین وفاداری به مکتب و اعتقاد جازم به اصول مذهب، خود را به منابع روایی فرقه‌ای خاص از مسلمانان مقید نمی‌نماید، بلکه با سعه صدر، علمی‌نگری، پرهیز از برانگیختن تعصب و با خودداری از جریحه‌دار کردن احساسات دیگران، از همه آثار مدون مورد اهتمام فرق مسلمانان استفاده کرده است. نگاهی به فهرست بلند منابع این کتاب که حدود ۲۲۰ مرجع را دارا

می‌باشد، گواه درستی این ادعاست.

پانوشتهای مفید: استاد معرفت در هر مورد که نیاز به توضیح بوده است، اطلاعات لازم را در پانوشته ارائه کرده است. نمونه‌های این ویژگی ممتاز در این اثر فراوان است. شرح و توضیح برخی کلمات و یا مفاهیم دشوار روایات: آوردن توضیحاتی درباره برخی لغات و یا عبارات مشکل متن روایات از دیگر مزایای این اثر است که آگاهی از آنها برای فهم بهتر خواننده ضروری است و یافتن آنها در منابع، صرف نظر از اینکه ممکن است منابع لازم در اختیار خواننده نباشد، او را از مطالعه باز می‌دارد. لذا نویسنده با توضیحاتی لازم و کوتاه موضوع را روشن ساخته است.

۳. کاستیها

واگذاردن برخی روایات تفسیری

واگذاردن روایات فضائل السور: ما با انبوهی از روایات از ائمه علیهم‌السلام درباره فضائل سور مواجه هستیم که باید با معیارهای نقد سندی و یا محتوایی، آنها را بررسی و دیدگاه درست و مطابق با معیارهای علمی را گزینش کرد؛ چه واگذاردن و چشم‌پوشی از آنها، مشکلی را حل نخواهد کرد. نویسنده محترم از ابوعلی فضل بن حسن طبرسی تعجب می‌کند که چرا در تفسیر ارزشمند خود (مجمع البیان) حدیثی را در فضائل سور قرآن آورده است که نشانه‌های وضع و جعل در آن آشکار است و آن را اشتباهی از جانب بزرگی می‌داند (إن هی إلا هفوة من عظیم و العصمة لله) (معرفت، ۱۳۸۳: ۱۵۷/۱). اما از این نکته چشم‌پوشی می‌کند که اگر طبرسی این روایت را آورده که نویسنده آن را جعلی می‌داند، در کنار آن روایاتی از ائمه علیهم‌السلام با همین مضمون و یا مضمونی مشابه نیز آورده است. حال سؤال این است که با این روایات چه کنیم؟

تکرار بعضی از دیدگاهها که قبلاً مورد نقد قرار گرفته است: شایسته بود استاد نقدها را پاسخ می‌گفتند: همچون بحث اعتبار خبر واحد در تفسیر.

بیان دیدگاههای مختلف درباره حجیت خبر واحد در جایی که دارای اثر عملی نمی‌باشد، مانند تفسیر، اعتقادات و...، و نقض و ابرامهای دانشیان این عرصه، به ویژه

دیدگاه استاد معرفت از حوصله این مقال بیرون است. خوانندگان را به مقاله استاد معرفت در مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی (معرفت، ۱۳۸۰: ۱۴۲) و پاسخ جناب آقای صادق لاریجانی در این مجله با عنوان «کاربرد حدیث در تفسیر و معارف» (لاریجانی، ۱۳۸۱: ۵۰۴/۱۵۵۰) ارجاع می‌دهم.

ابهام برخی از نظریات استاد و ناکافی بودن ادله ارائه شده

توضیح نارسای برخی عبارات: نویسنده محترم برای این ادعا که مسلمانان پیوسته برای استنباط مسائل مربوط به زندگی‌شان به قرآن مراجعه می‌کردند و پیامبر ﷺ نیز مجملات و مبهمات قرآن را به آنان آموزش می‌داده است، به دو روایت استشهد می‌کند:

روایت ابن مسعود: كان الرجل منا إذا تعلم عشر آيات لم يجاوزهن حتى يعرف معانيهن والعمل بهن.

و روایت ابو عبد الرحمن سلمی: حدثنا الذين كانوا يقرؤونا أنهم كانوا يستقروون من النبي ﷺ فكانوا إذا تعلموا عشر آيات لم يخلفوها حتى يعملوا بما فيها من العمل. قال فتعلمنا القرآن والعمل جميعاً.

استاد مراد از عمل در این دو روایت را استنباط دانسته است، اما فرموده است که از کجای روایتها این مفهوم قابل برداشت است.

دیدگاه مؤلف درباره روایات مربوط به خواص قرآن: استاد معرفت درباره روایاتی که درباره خواص قرآن وارد شده نظر خاصی دارند که مستفاد از نوشتار ایشان چنین است: شکی نیست که اوراد و اذکار در شفای بیماریها، با اذن خدا که مسبب الاسباب است، تأثیر دارند و در ادامه به بیان اثر دعا در ایجاد روحیه و برطرف نمودن یأس، ایجاد اطمینان و آرامش درونی و شرایط دعا می‌پردازد و پاره‌ای از روایات وارده درباره خواص تلاوت سور قرآن را ذکر می‌کند و بر این نکته پای می‌فشارد که دعا و یا قرائت قرآن، تنها و تنها باعث جلب رحمت خداوند و آسان نمودن معالجه مرض و تأثیر بهتر دارو می‌شود، اما اینکه دعا و قرائت قرآن را در کنار دوا به عنوان یک عامل مستقل برای معالجه امراض و شفای دردهای جسمانی در نظر بگیریم همچنان که در برخی از روایات مشاهده می‌نماییم - این چیزی

است که قداست قرآن آن را به طور کلی رد می‌کند. قرآن شفای دردهای روحی انسان است که معالجه آن در اختیار او نیست؛ نه دردهای جسمی انسان که معالجه آنها بر اثر تجربه در اختیار انسانها می‌باشد.

سؤالی که در اینجا مطرح است، این است که نویسنده محترم با این حجم انبوه از روایات مربوط به خواص قرآن چگونه برخورد می‌کند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که همه این احادیث از نظر سند دچار مشکل است؟ هر چند بدیهی است که در میان اینها، روایتی وجود داشته باشد که بدون تردید ساخته دست جاعلان و واضعان است، به ویژه آنکه انگیزه‌ها و دواعی جعل و وضع در این روایات فراوان است. اشتیاق انسانهای دردمند و رنجور و ناامید از معالجه نیز پذیرش این روایات را آسان نموده و حرص و ولع طمّاعان را بر جعل و وضع بیشتر کرده است که نمونه‌هایی از این دست را نویسنده محترم برنمایانده است. اما تردیدی وجود ندارد که روایات صحیح که اطمینان به صدور آنها از معصوم علیه السلام داریم، کم نیست. حال، چگونه می‌توان ادعا کرد که همه این روایتها یکسر بر ساخته و مجعول است؟

اگر نمی‌توان ادعا کرد که همه این روایات جعلی است، طبعاً باید به سراغ نقد درونی و محتوایی این روایات برویم و با معیارهای نقد حدیث آنها را محک بزنیم. روشن است که برخی از این روایات را می‌توان به علاج دردهای روحی انسان مرتبط دانست، همچنان که در مواردی که در قرآن کلمه «شفاء» آمده است منظور و مراد علاج دردهای روحی انسان است؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْم مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شَفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون (يونس / ۵۸). اما در برخی از این روایات صریحاً شفای دردهای جسمی مطرح شده است.

نویسنده محترم ادعا کرده‌اند که قداست قرآن این روایات را رد می‌کند. سؤال این است که چگونه قرآن اینها را رد می‌کند؟ اگر قرآن شفای دردهای روحی است، منافات ندارد که علاج برخی دردهای جسمی انسان نیز باشد. بدیهی است که اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند، به ویژه آنکه در قرآن آیاتی هست که نشان از علاج برخی امراض صعب‌العلاج توسط پیامبران و با اذن خداوند دارد: ﴿... أَنَسَى قَد

جنتکم بآیه من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً بإذن الله و اهری الأکمه و الأبرص و أحي الموتي بإذن الله و أنتنکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم إن فی ذلك لآیة لکم إن کنتم مؤمنین» (آل عمران / ۴۹) ... من نشانه‌ای از جانب پروردگار شما برایتان آورده‌ام. من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد و به اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به برص را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم. مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.

همین موضوع در آیه ۱۱۰ سوره مائده تکرار شده است. آیا می‌توان ادعا کرد حضرت عیسی علیه السلام بیماران را با دارو درمان می‌کرد و از دعا برای تأثیر دارو استفاده می‌نمود؟ بنابراین، علاج بیماران از طریق غیر معمول و متداول، البته با اذن و اراده خداوند، با قرآن منافاتی ندارد؛ چه اینکه قرآن خود این موضوع را تأیید می‌کند.

اگر ادعا شود معالجه دردها و امراض از طریق غیر معمول و غیر متعارف، با ناموس طبیعت و قانون خلقت منافات دارد، سؤال می‌کنیم معجزات انبیا را چگونه توجیه می‌کند؟ چگونه عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود که خود مریم از آن تعجب می‌کند: «قالت ربّ ائی یكون لی ولد و لم یمسسني بشر قال كذلك الله یخلق ما یشاء إذا قضی أمرأ فایتما یقول له کن فیکون» (آل عمران / ۴۷) «(مریم) گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟ فرمود: این گونه خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند. هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: موجود باش، آن نیز فوراً موجود می‌شود. چگونه است که سنت الهی بر این تعلق گرفته است که هر فرزندی بر اثر ازدواج و رابطه جنسی مرد و زن به وجود آید، و حال اینکه این قانون و سنت درباره عیسی جاری نمی‌شود و این استثنا به وجود می‌آید؟ عیسی علیه السلام در گهواره سخن می‌گوید، موسی علیه السلام با ضربه عصا دریا را می‌شکافت و از آن به سلامت می‌گذرد و فرعونیان در آن غرق می‌شوند، آتش سوزنده بر ابراهیم علیه السلام سرد می‌شود و او از درون آن سالم بیرون می‌آید. آیا اینها

معموفی و نقد التفسیر الاتری الجامع / پژوهشها

طبق قانون و ناموس طبیعت جریان یافته است یا بر خلاف آن؟

ممکن است گفته شود اینها معجزه است و معجزه بدون علت نیست، بلکه معجزه هم دارای علت است، اما علت آن برای ما شناخته شده و مانوس نیست. به علاوه اینکه معجزه امری ساری و جاری در جامعه نیست، بلکه جزء استثنائات است و به تعبیر نویسنده محترم، معجزه سلاح دفاعی انبیاست که در ضرورت و آن هنگام که کارد به استخوان می‌رسد، از آن استفاده می‌کنند. در پاسخ می‌گوییم معالجهٔ امراض با دعا و یا تلاوت آیات قرآن نیز بدون علت نیست. همان خدایی که خاصیت درمانی را در دارو قرار می‌دهد، قادر است آن خاصیت را در برخی اوراد و اذکار قرار دهد. البته انسان موظف است برای علاج دردهای خودش، از تجربیات بشری استفاده کند و راههای معمول درمان را طی نماید، اما چه استبدادی دارد که در شرایطی که درمانهای طبیعی به بین بست می‌رسد و انسان درها را به روی خود بسته می‌بیند و کارد به استخوانش می‌رسد، دعا و یا قرائت قرآن به مدد انسان بیاید و با اذن خداوند اثری به بار آورد که از طریق طبیعی و معمول غیر ممکن به نظر می‌رسد، به ویژه اگر تجربیات متدینان را در طول تاریخ اسلام در نظر بگیریم، تجربیاتی که نمی‌توان از کنار آنها به سادگی گذشت. کم نیست مواردی که انسانهایی وارسته، با خواندن ادعیه و آیات قرآن با اذن و ارادهٔ خداوند و مدد روح القدس، «کرده‌اند آنچه مسیحا می‌کرده» و نفی و رد این خیرها که به طور متواتر و گسترده از بزرگان نقل شده و در لابلای کتابها و زندگی‌نامهٔ عالمان و عارفان آمده است، به سادگی میسر نیست.

دیدگاه نویسندهٔ محترم دربارهٔ ارزش تفسیر صحابی: نویسنده دربارهٔ ارزش تفسیر صحابی می‌گوید: تفاسیر صحابه از جهت علم و عمل بسیار ارزشمند است، چه اینکه آنان باب علم پیامبرند و پیامبر آنان را پرورده و آموزش داده و به آنان فقه آموخته تا واسطهٔ بین او مردم باشند... آری شرط حجیت و اعتبار تفسیر آنان اسناد درست است و اینکه از صحابهٔ تراز اول باشند (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۳: ۹۷۱).

نویسندهٔ محترم ادامه می‌دهد که آیا اعتبار تفسیر صحابی از باب این است که حدیث مسند و یا مرفوع به پیامبر ﷺ است و یا استنباط آنان است به سبب دانش و

گسترده‌گی اطلاعات آنان که گاهی در اجتهاد خود خطا می‌کنند؟

در اینجا قائل به تفصیل شده‌اند بین اینکه مورد از چیزهایی است که رأی و نظر در آن دخالت داشته باشد که این مورد نظر صحابی است و استاد آن به پیامبر ﷺ درست نیست و در غیر این مورد که علم و اطلاع به آن جز از طریق وحی ممکن نیست، به سبب عدالت صحابه و ثقه بودن آنها باید گفت این سخن، حدیث پیامبر ﷺ است. نویسنده در ادامه می‌گوید: و تردیدی وجود ندارد که صحابه «أقرب فهماً» به معانی قرآن هستند. وی پس از طرح دیدگاههای مختلف درباره ارزش تفسیر صحابه می‌افزاید: و خلاصه اینکه ارزش تفسیر صحابه به سبب نزدیکی به پیامبر ﷺ، عنایت وی نسبت به تعلیم و تربیت صحابه، قریب‌العهد بودن آنان به نزول قرآن و آشنایی بیشتر آنان نسبت به اهداف و مقاصد قرآن می‌باشد؛ لذا نویسنده محترم از دیدگاه علامه طباطبایی نسبت به عدم اعتبار سخن صحابی در تفسیر به سبب نبود دلیلی بر حجیت آن، تعجب می‌کند. آنگاه به آیه نذر و روایاتی برای حجیت و اعتبار سخن صحابی استناد می‌کند (ر.ک: همان: ۱۰۵).

مؤلف، بحث را با ارزش تفسیر تابعان ادامه می‌دهد و پس از یادآوری ویژگی تفسیر تابعان و مدارس تفسیری مهم آنان به یاد کرد اعلام تابعان می‌پردازد (همان: ۱۰۷). نویسنده در مطلبی تحت عنوان «تفسیر التابعی فی کفة المیزان» بار دیگر ارزش تفسیر تابعان را یادآور شده و دلیل اهتمام ارباب تفسیر به آرا و نظریات صحابه را ناشی از قریب‌العهد بودن آنان به نزول وحی، اطلاع گسترده‌تر آنان از اسباب نزول در کتب بهتر معانی قرآن می‌داند.

الف- درنگی پیرامون جایگاه و ارزش تفسیر صحابه: دیدگاههای استاد معرفت درباره ارزش تفسیر صحابه را با توجه به اهمیت آن، با اندکی تفصیل بازگو کردیم. حال نکاتی را که در این اظهارات به نظر می‌رسد، بررسی می‌نماییم.

اولاً، مؤلف محترم در آغاز از حجیت تفسیر صحابه سخن می‌راند و در ادامه به ارزش و اعتبار سخن آنان اشاره می‌کند و در خاتمه از اینکه تفسیر جای تحقیق و نه تقلید است، گفتگو می‌کند. بالاخره معلوم نشد که تفسیر صحابی از چه ارزش و جایگاهی برخوردار است؟ بدیهی است که مفاهیمی همچون «حجیت» و «اعتبار» از

یکدیگر متفاوتند و هر یک بار معنایی خاصی را دارد. نهایت اینکه اگر تفسیر جای تحقیق است نه تقلید، دیگر چه جایی برای حجیت و اعتبار تفسیر صحابی وجود دارد؟ اگر بنا بر تحقیق است، باید گفت سخن هر محقق و دانشمندی که با استناد به منابع اصیل اسلامی و با ابتنا بر اصول و قواعد، به اظهار نظر می‌پردازد، از ارزش و اعتبار برخوردار است و این اختصاص به صحابه ندارد.

ثانیاً، هر چند تفسیر اهل سنت از کلمه «صحابه» به این معنا که هر کس پیامبر ﷺ را در حال ایمان ولو برای لحظه‌ای دیدار کرده، صحابی است، پذیرفتنی نیست، تعریف ضیق استاد معرفت از واژه صحابه که تنها گروهی اندک و انگشت‌شمار را (حدود ۵ نفر) شامل می‌شود، با کدام معیار قابل انطباق است؟ اگر به لغت^۱ و عرف در تعریف واژه صحابه مراجعه کنیم، قطعاً افراد بیشتری را در بر خواهد گرفت. واژه اصحاب، جمع صاحب به معنای ملازم و مباشر است. دژ صدق این معنا، برخی از ویژگیها همچون کسب بهره وافر از محضر پیامبر ﷺ و مظهر صفات و اخلاق کریمه آن جناب بودن و... دخالتی ندارد؛ اگرچه شامل دربان و فانوس‌کش و... نمی‌شود. اما کسانی که مباشر و ملازم آن حضرت بوده‌اند، از صحابه شمرده می‌شوند. حتی کلمه «صاحب» در قرآن بر برخی افراد اطلاق شده است که دارای این امتیازات نبوده‌اند؛ مانند این آیه: ﴿... إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾ (توبه/ ۴۰) که تنها از امتیاز همراهی با پیامبر ﷺ در غار برخوردار بوده است که بنا به نظر بسیاری از مفسران، این آیه اگر بیانگر مذمت آن همراه پیامبر نباشد، قطعاً برای او فضیلتی به بار نخواهد آورد. یا در آیه دیگر، حتی بر مخالفان نیز واژه «صاحب» اطلاق شده است: ﴿... فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا...﴾ (کهف/ ۳۴)

۱. استاد معرفت در مقاله «صحابه از نظر قرآن و اهل بیت علیهم السلام» درباره معنای لغوی واژه «صحابه» می‌نویسد: صحابه از نظر لغت... به دو معنا آمده است: ۱. مصدر «صَحِبَ، صَحْبَةً و صحابه» به معنای صحابه مُصَاحِبَةٌ ای لازمه و عاشره... ملازم و مباشر کسی بودن. ۲. جمع «صاحب» که به پنج گونه آمده است: صحب، صحبة، أصحاب، صحابة و صحابه؛ صحابه اصطلاحاً به اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ گفته می‌شود... و مفرد آن: صحابی، با یای نسبت، به معنای «منسوب به زمره اصحاب» یا «منسوب به صحبت» و صحابت مصدری، به معنای فردی که شرف افتخار صحبت و مصاحبت پیامبر را یافته است... و این تفسیر دوم شاید اوفق باشد و به هدف و مقصود این نسبت نزدیک‌تر... (معرفت، مجله پیام جاویدان: ۱۲۷).

و یا این آیه: «قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذی خلقك من تراب...» (کهف/ ۳۷). البته اصحاب رسول الله ﷺ از نظر بهره بردن از فیوضات و راهنماییها و آراسته شدن به ویژگیهای اخلاقی آن حضرت، در درجات متفاوتی قرار داشتند و داشتن برخی خصوصیات و امتیازات همچون در «تراز اعلی» قرار داشتن، در بهره بردن آنان از کمال مصاحبت و همراهی با پیامبر دخالت دارد و ارتباطی به صدق عنوان صحابه بر آنان ندارد؛ بنابراین، همه کسانی که از نظر عرف جزو اطرافیان پیامبر ﷺ به شمار می آمدند، از اصحاب شمرده می شوند؛ هر چند ممکن است ما دیدگاه و یا عملکرد آنان را قبول نداشته باشیم. از این رو، نمی توان به صرف اینکه ما رفتار و یا اعتقاد کسی را نمی پسندیم، او را از دایره واژه ای عرفی خارج بدانیم و نیز نمی توانیم کلمات را هر طور که بخواهیم معنا کنیم یا مصداق آنها را تعیین کنیم.

افزون بر این، «تراز اعلی» که شرط حجیت تفسیر صحابه دانسته شده، نیز شرطی نسبی است و دقیقاً مشخص نیست که ملاک آن چیست و چه کسانی را شامل می شود؟ به رغم اینکه نویسنده محترم در مقاله ای (معرفت، مجله پیام جاویدان: ۹) جداگانه، برای استوار ساختن این دیدگاه، بسیار کوشیده اند، اما هر چه بیشتر سخن را شرح و بسط داده اند، توفیق کمتری در قانع ساختن مخاطب، به دست آورده اند.

ثالثاً، آیا می توان برای سخن غیر معصوم، در هر مرتبه ای از علم و آگاهی که باشد، قائل به حجیت شد؟ چه اطمینانی وجود دارد که صحابه، حتی همان افراد معدودی که استاد معرفت از آنان نام می برد، در درایت و یا روایت خود، دچار اشتباه و یا لغزش نشوند؟ روشن است که ارزش و اعتبار سخن صحابه، به جهت نکاتی که استاد معرفت مکرر بیان کرده اند، چیزی است و حجیت چیز دیگر.

رابعاً، ادله ای که نویسنده محترم برای حجیت سخن و تفسیر صحابه برشمرده اند، قاصر از اثبات مدعاست. یکی از ادله ایشان، آیه نفر است.

این آیه به طور کلی بر لزوم تحصیل علم و تفقه در دین دلالت می کند و اینکه دائماً باید گروهی باشند که در طلب علم کوچ کنند، اما دیگر دلالت ندارد که هر آنچه آنان فرا گرفتند، دیگران ملزم به پذیرش آن هستند، حتی اگر به گفته آنان اطمینان پیدا نکنند. اصولیان در دلالت این آیه بر حجیت خبر واحد، خدشه جدی

وارد کرده‌اند تا چه رسد به دلالت آن بر حجیت درایت و فهم صحابه. و در فرض ملزم نبودن مردم به پذیرش آنچه آنان می‌گویند، حذری که در پی انداز آنان از آن سخن رفته، لغو نخواهد بود؛ چه اینکه مردم در صورتی ملزم به حذر هستند که از قرائن، به گفته آنان اطمینان پیدا کنند یا در صورتی که چند نفر به طور مستمر و مکرر آن سخن را بر مردم بیان نمایند. خلاصه اینکه آیه در مقام بیان شرایط پذیرش سخن صحابه و متفقان نیست تا بتوان به اطلاق آن تمسک کرد.

در اینکه پیامبر ﷺ در جهت تربیت صحابه تلاش کرد تا آنان به نوبه خود مردم را تربیت کنند، تردیدی نیست، اما این امر دلالت ندارد که مردم هر آنچه آنان گفته‌اند و یا فهم کرده‌اند، بپذیرند.

آیه «و جعلناکم أمةً وسطاً» نیز بر آن دلالت ندارد:

بدون هیچ تردیدی آیه در پی آن است که ویژگی امت اسلامی را رقم زند. ویژگی «وسط» بودن از آن امت اسلامی است؛ امتی به دور از افراط و تفریط و در مسیر اعتدال، معتدل به لحاظ «عقیده»، «عمل» نگرش به ارزشهای مادی و معنوی، به دور از «جمود» فکری و «خموده» عملی. امتی بدین سان استوار و معتدل، شایسته است که الگو باشد و گواه بر امتها و... (مهدوی راد، ۱۳۸۲: ۱۶۱).

«شهادت بودن» دلالت بر پذیرش مطلق گفته آنان ندارد. بدین سان این آیه با آنچه گفته شده، هیچ گونه پیوندی ندارد. این عنوان (شهادت بودن) را حتی اگر مخصوص صحابه بدانیم (حتی همان عده اندکی که به نظر نویسنده محترم مصداق واژه صحابی‌اند)، هیچ گونه منافاتی با فراموشی و یا خطای آنان ندارد.

همین طور «امنه بودن» بر لزوم پذیرش سخن تک‌تک آنان دلالت نمی‌کند.

سیاری از روایاتی که نویسنده محترم بدانها تمسک جسته است، صرف نظر از ضعف سندی، دارای اشکالات محتوایی است؛ مانند روایت «لا يزال هذا الدين ظاهراً على الأديان كلها ما دام فيكم من رآني» - که قبلاً از آن سخن گفتیم - یا روایت «و يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و...» چه ارتباطی به حجیت تفسیر صحابه دارد؟

نویسنده محترم هر چند روایت «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم» را از

طریق اهل بیت علیهم السلام نقل کرده‌اند، از طریق اهل سنت نیز نقل شده است و بسیاری از محدثان اهل سنت آن را روایتی مصنوع و مجعول می‌دانند.

ابن حزم آن را جعل شده‌ای دروغ دانسته و بر بطلان استدلال بدان تصریح کرده است. ابن عبدالبر، اسناد آن را صحیح ندانسته و استدلال بدان را استوار نمی‌داند. ابن جوزی نیز آن را در شمار احادیث «واهی» آورده و در ناقلان آن طعن زده است. ذهبی نیز در مواردی از میزان الاعتدال این حدیث را آورده و بر اساس گزارش محدثان، آن را باطل دانسته است (مهدوی راد، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

اگر واژه «صحابه» را عنوانی برای همین ۴ یا ۵ نفر بدانیم، تشبیه آنان به نجوم که معمولاً برای کثرت به آنها مثال می‌زنند، تشبیهی نارسا و نابجا خواهد بود و اگر دایره این عنوان را گسترده‌تر بدانیم، با اختلافات آنان چه کنیم؟ آیا معرفی غیر معصوم به عنوان راهنما و دلیل برای امت، معقول است؟ اگر غیر معصوم نیز می‌تواند راهنمای علی‌الاطلاق امت باشد، دیگر چه دلیلی دارد که این همه بر عصمت امامان علیهم السلام اصرار بورزیم و به کدامین دلیل، پیشوایی غیر معصومان را رد کنیم؟

ب- دیدگاه نگارنده این جستار: بدیهی است که برای عمل به روایات علاوه بر اطمینان از صدور روایت از معصوم و استواری محتوا، باید از جهت صدور آن نیز اطمینان حاصل کنیم؛ چه کم نیست روایاتی که با شواهد و قرائن، این اطمینان حاصل می‌شود که به جهت تقیه صادر شده‌اند. با توجه به آنچه ذکر شد، آیا نمی‌توان پذیرش روایت «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» را از جانب ائمه علیهم السلام از باب همراهی و مجارات با جریان غالب در جامعه اسلامی دانست؟ در فضای سنگین تبلیغاتی آن زمان که عدالت صحابه جزو ضروریات و بدیهیات تلقی می‌شد و هرگونه مخالفت با آن، به شدیدترین وجه ممکن سرکوب می‌شد و مخالفان این دیدگاه رایج، با برهان قاطع «تکفیر» سرکوب می‌شدند، امامان علیهم السلام چاره‌ای جز پذیرش آن دیدگاه غالب نداشتند. اما ظرافت برخوردار امامان علیهم السلام به گونه‌ای بود که از یکسو از اتهامهای آنان مبنی بر مخالفت با صحابه، مصون و مبرا می‌شدند و از سوی دیگر با تفسیری ویژه از واژه صحابه، و اخراج زشت‌سیرتانی همچون معاویه از جرگه صحابه، کوشیدند آنان را در رسیدن به اهداف خود که

همانا قداست بخشیدن به زشت کاریهای برخی از صحابه بود، ناکام گذارند. سخن آخر اینکه روایاتی که لزوم داشتن برخی ویژگیها را برای صحابه برشمرده است، در صدد اخراج افرادی از تحت عنوان واژه «صحابه» نیست، بلکه می‌توان از آنها چنین استفاده کرد که هر چند این افراد جزو اصحاب آن حضرت بوده‌اند، با توجه به کاستیهای رفتاری آنان، به ویژه پس از ارتحال پیامبر ﷺ خود را از مزایای این مصاحبت و ملازمت که همانا رستگاری و نجات است، محروم کرده‌اند. شاهد راستی آزمایی این مدعا، این است که پیامبر ﷺ در خطبه‌ای فرمود:

... ألا وإنه بجاء برجال من أمتی فیؤخذ بهم ذات الشمال. فأقول: یا رب، أصبحابی؟ فیقول: إنك لاتدری ما أحدثوا بعدك؟ فأقول - كما قال العبد الصالح - هو كنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم، فلما توفیتنی كنت أنت الرقیب علیهم. فیقال: إن هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم (معرفت، مجلة پیام جاویدان: ۲۵/۷).

روشن است که پیامبر ﷺ آنان را از اصحاب خود می‌داند؛ زیرا در پاسخ، به پیامبر ﷺ گفته نشد که اینها از صحابه تو نیستند، بلکه تنها به لغزشهای آنان بعد از رحلت وی اشاره شد.

تفسیر «کتاب الله» در روایات عرضه احادیث بر قرآن: نویسنده محترم در توضیح مهمترین معیار نقد درونی روایات، یعنی عرضه آنها بر قرآن، احادیث مربوط به این موضوع را آورده است. وی در تبیین چگونگی عرضه روایات بر قرآن، سؤالی را مطرح کرده است که با محدودیت نصوص کتاب و گستردگی روایات، عرضه حدیث بر قرآن به چه شکل ممکن است؟

سخن علما در این باب دچار اضطراب است؛ زیرا گفته‌اند مخالفت با کتاب یا تباین است یا عموم و خصوص من وجه و یا عموم و خصوص مطلق. در مورد اخیر، با توجه به امکان جمع عرفی و حمل بر تخصیص، مخالفت ذاتی وجود ندارد. در مورد مخالفت به عموم و خصوص من وجه، با توجه به مرجحات، باید از یکی از دو ظاهر به نفع دیگری دست برداشت. اما مخالفت به تباین، با توجه به آگاهی وضاعان از اینکه در صورت مخالفت با صریح قرآن، دروغهای آنان رواج نخواهد یافت، دیگر جایی برای آن وجود نخواهد داشت. پس عرضه روایات بر قرآن چگونه

است؟ نویسنده محترم می نویسد:

... فما وافق كتاب الله فهو حقّ و ما خالفه فهو باطل. و الكتاب هنا كناية عن محكمات الدين و ضرورات العقول فيشمل السنّة القويمة و برهان العقل اللاتح. فما رافقها فهو سليم و ما حاذ عنها فهو سقيم (معرفت، ۱۳۸۳: ۲۱۸/۱).

بنابراین مراد از مخالفت در اینجا مباینست از دین و شریعت است، مباینست در هدف که سعادت بشر در دنیا و آخرت است (همان: ۲۲۴).

نویسنده محترم ادعا می کند که مراد از کتاب، محکمات دین است که شامل سنت و برهان عقلی می باشد. درباره این دیدگاه چند نکته را باید یادآور شویم. الف) مفهوم ظاهر واژه «کتاب» در روایات عرضه بر قرآن، عبارت از قرآن است و هیچ دلیلی برای این توسعه در معنای «کتاب» و دست برداشتن از مفهوم ظاهری آن وجود ندارد. افزون بر این، در بسیاری از روایات، از عرضه بر قرآن سخن رفته است و اگر هم بتوان مفهوم واژه «کتاب» را به آن شیوه ای که بیان شد، توسعه داد، قطعاً این توسعه را در واژه «قرآن» نمی توان پذیرفت.

آری، اگر در روایات تنها از عرضه بر کتاب سخن رفته بود و سایر معیارها یادآوری نشده بود، می توانستیم بگوییم کتاب در این روایات کنایه از سنت و محکمات دین است و اگر تنها از قرآن سخن رفته، به عنوان اتم مصادیق است. اما وقتی تک تک این معیارها در احادیث آمده، دیگر چه نیازی است کتاب را کنایه از سایر معیارها قرار دهیم؟

ب) در بسیاری از این روایات، عرضه بر سنت استوار به عنوان معیاری برای پذیرش احادیث در کنار عرضه بر قرآن مطرح شده است. اگر «کتاب» شامل سنت می شود، دیگر چه نیازی به نام بردن از آن به صورت جداگانه وجود دارد؟

ج) به اضافه اینکه نویسنده «کتاب» را شامل بدیهیات و براهین عقلی نیز می داند، حال آنکه هیچ دلیلی برای آن ارائه نمی دهد و تنها به ذکر روایتی از تفسیر ابوالفتح رازی بسنده می کند که پیامبر ﷺ فرموده است: «إذا أتاكم عني حديث فأعرضوه علي كتاب الله و حجة عقولكم» (همان: ۲۲۵). جالب اینکه در همین روایت، از حجّت عقلی به عنوان معیاری مستقل برای نقد حدیث، در کنار قرآن نام برده شده است.

کتاب‌شناسی

۱. لاریجانی، صادق، کاربرد حدیث در تفسیر و معارف، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال دوم، ۴ و ۵، ۱۳۸۱ ش.
۲. معرفت، محمدحادی، صحابه از نظر قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام)، مجله پیام جاویدان، سال دوم، شماره هفتم.
۳. همو، کاربرد حدیث در تفسیر، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال اول، شماره اول، ۱۳۸۰ ش.
۴. همو، التفسیر الاثری الجامع، قم، التمهید، ۱۳۸۳ ش.
۵. همو، التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۶. مهدوی راد، محمدعلی، آفاق تفسیر، تهران، هستی‌نما، ۱۳۸۲ ش.